

ضمیرش غیب مطلق شد	حجاب ملك چون شق شد
تشی کن تماشا کن	انا الیهش هو الحق شد
همان احسان شاط را	همان سلطان عادل را
تشی کن تماشا کن	همان انسان کامل را
ببین حق را بهر دوری	بوحدت کن ز دل غوری
تشی کن تماشا کن	بهردوری بیک طوری
بوحنز و طیور دیوود	بجن و انس و نیک و بد
تشی کن تماشا کن	سلیانی بنام ایسزد
بمیر آخر برای خود	چه میجویی سوای خود
تشی کن تماشا کن	ندارا در فنای خود
شفای ابرص و اکمه	نشینی ای عاجز اندر ره
تشی کن تماشا کن	زدست پاك روح الله
نظر کن در بطون خود	مخوان نفس طون خود
تشی کن تماشا کن	پس آندر الفنون خود
چه تنزیلی چه تأویلی	چه تشبیهی چه تعطیلی
تشی کن تماشا کن	تو خود اجمال و تفصیلی
که گویم نکته بکسری	بصا صدق کن فکری
تشی کن تماشا کن	تو والقرآن زی الذکری
خراباتی و مغموری	تو ز اقلیم بقا دوری
تشی کن تماشا کن	زدل جو بیت مغموری

خدا را دید نتوانی	بجز در نقش انسانی
تشی کن تماشا کن	در این عرآت سبحانی
چه داری کبر فرعونی	به بی عزیزی و بی عونی
تشی کن تماشا کن	به موسی رنڈ بی لونی
در این طالوت ناموتی	رهاکن جنڈ جالوتی
تشی کن تماشا کن	همه اطوار لاعتوتی
زدست او زهم پاشی	بسختی آهن ارباشی
تشی کن تماشا کن	بنه رندی و تلاشی
بمستی رو در دل شما	در کاسا ونا ولہا
تشی کن تماشا کن	خدا در بنده منزلہا
بغیب خود بجو راضی	بہشت عدن اگر خواهی
تشی کن تماشا کن	اگر از خویش آگاہی
پیر از روح و پیر از بہمان	گشودہ روضہ رضوان
تشی کن تماشا کن	عمہ مرغان خوش العان
بقدر شقیسہ سوزن	حجاب تن بیکسو زن
تشی کن تماشا کن	به ملک جان گشا روزن
رسید از کشور جانان	مرا یک جذبہ در قوجان
تشی کن تماشا کن	کہ بر زد این سخن از جا
نسیی از چمن آمد	شمعی از چمن آمد
تشی کن تماشا کن	خبر از من بمن آمد

بنه کلا و حاشا را بین شاعر کما شأ را
اگر خواهی تماشا را تمش کن تماشا کن
رها کن این ستورانرا چه میگوئی تو دورانرا
زمین گیران و کورانرا تمش کن تماشا کن

—————

و در سال ۱۳۱۸ چون خیر استقرار جسد مطهر
حضرت رب اعلی در صفا جبل کرمل در حیفای بنوعی که در
بخش سابق نگاشتیم بشیر از رسید شیخ قطعه تاریخ بنظم
آورده با عریضه بمحضر حضرت عبدالبها فرستاد که مورد
قبول واقع گردید و قطعه مذکوره این است :

کرم الله کرمل القدس نزلت فيه آية الكرسي
ستوی عرش ربنا الاعلی نقطه الامر سید الانس
مظهر العدل مصدر الا^{حسان} جوهر العقل طاهر النفس
فی جوار البها قدرفت قصة الكبريا بذی الرص
طهم الروح صاحف روحی قال ارنح حظيرة القدس

ش . ۰ س . ۱۳۱۸۰

و نیز چون مخالفت و نقض عهد میرزا محمد علی غصن اکبر
و عدم ستانش بنوعیکه در بخش سابق آوردم طفیان نمود
شیخ قطعه منشور عربی و هم غزلی بفارسی در اثبات تعلق

بمهد و میثاق و تبری از اهل نقض و شقاق بمحضرت حضرت
عبدالبها فرستاد که مقبول واقع شد و مشکین قلم
حسب الاشارة بخط زیبا بنوشت و صورت قطعه و غسزل
اینست :

المهد مخلص و ولی الامر منصوص

و بنیان من اراده الله مره

و جناح الوهم مقصود

ویدفع الله شر اللصوص

الذینهم لخوانیم الشقاوه نصوص

قاتلهم الله اتی یوفکون رسا اراده الله ^{سیدون}

حینئذ اهل الباطن ینکون

ولا اهل الحق شمار الطمانینه والسکون

سحرها معجزه پهلو نزد دل خویش دار

سامری کیست که دست ازید بیهرا ببرد

~~~~~

شبهی که تاج وی از من اراده الله است

پس از جمال قدم برهنه جهان شاه است

نصوص صفوت او بيشمار از آن خطبه

خصوص آیه اتنا قد اصطفیناه است

این است :

در دعوت باطل چه بری رنج کند

الباطل یذنب جفلاً کز بسد

لسنت ز خدا باد بهر مرتد بسد

از صبح ازل گرفته تا شام بسد

انسان همه جا و با همه کس نباید عجول و جهول باشد و

خاطر دانشمندان را بطوم و طول خواهد .

و از شاه میر اهل بها در بشرویه و خراسان بی بی روحاً<sup>نیه</sup>

روحانی تخلص شاعره صلّغه بنت ملاسلطان حسین از متقدّمین

مؤسّسین که سابقه احوال در بخش ششم آورده ام شوهرش بسال

۱۳۱۸ درگذشت و او بسال ۱۳۱۹ بمگما شتافته چند ی

در جوار فضل و عنایت حضرت عبدالبها\* ماند آنگاه مراجعت

کرد و بهرودش شور و نهضتی در جمع احباب بشرویه رخ داد

و استمرار بهیجان آمدند و بسبب ولعن پیرا ختنند و از آقا

سید فضائل معتهد خواستند تا او را از بشرویه خارج نمود

و او به عزم یزد حرکت کرد و خانه و اثاثش را برای اجتماع و

احتفال احباب تفویض نمود و بسال ۱۳۲۱ در هنگام فتنه

عظیم یزد که در بخش سابق نگاشتیم وارد شد تقریباً پانزده

سال در خانه حاجی میرزا محمود افغان اقامت و بتعلیم و تربیت

نونهالان احباب خصوصاً خانواده کای افغان اشتغال

ورزید و در مجامع بهائیان ناطقه وحیده بود تا سال ۱۳۴۵  
در آن بلد وفات یافت و او را در مدح و ثنای ایمنی ابیات بسیار  
است که بحدی نمونه لختی را ثبت میداریم و هی هذ ه :

بیمار ساقی به مشق صولا      شراب همراه بکأس بیضیا  
که جسم و جان ترا کند صفتی      بهائیان را هدیه تلمیسی  
زیب تر ب ماساق اسما

بیامغنی بزن ربایی      به مشق جانان بکن شتابی  
زوجه سبحان بد رجایی      که داده ساقی به مشرابی  
باسم اعظم بیاد ایمنی

هله البشارة للعالمیة      به مشق ازان شد ایس اشاره  
که موسیان راز هر کناره      بروی جانان بود نلساره  
بقلب دانا پیشم بینا

بتویاران به بیقراران      که نا اهر آمد گل به ساران  
مه نگاران بوجه فاران      فروخت فاران بنار هجران  
بزد شررها بجان اشیاء

شرریمالم فکند ه رویش      شده براهوان منیر هویش  
مصار آمد جهان زویش      دوعالم احیاء خلق و نویش  
بود مکانش دل مصفی

عجب نگاری بجلوه آمد      چه کرد نگاری به مشوه آمد  
عیای لقای هوته آمد      بعد شمس غمیره آمد  
زیب برد فح با یور المصا

ز نقض ناقص جهان ملول است      ز گونه اورا بحق و ممول است  
بدشت وهم جنون چو غول است      بری ز احقاق هر اصول است  
نیاشد اورانه دین و دنیا

چه خوش بهاری شکفته گلها      عجب نغاری ببرد ه دلها  
گشوده ساقی ختام بلها      ز زینل یاران گشوده قلمها

که تا در آیند بشهر جانها  
 هلا عزیزادم سروش است  
 ببحرها بین چسان شروثرا  
 صلاى وصل بها گوش است  
 زمان عیش و نشاط و جوش است  
 بها سرورن هـ الا والـ

هر آنکه در ارم زمانه  
 کجا شود او بحق یگانه  
 بطک جانها کن آشیانه  
 که تا هر آمد بصد ترانه  
 خدای موسی اله عیسی

شراب روحا برو عیان ده  
 بمشق جانان جهان جان ده  
 بشارت گل به بلبلان ده  
 زبهر وصلش هم این وان ده  
 بیار خواهد شد آشیانها

دگر شراری بروج و جان زن  
 صلاى وصلی به عاشقان زن  
 غیام ناری بلا نیکان زن  
 شرح بجان جهانیان زن  
 که در نشاط است حیات جانها

بیا ز نفس غیور بگذر  
 ز جام سمرطه سوره بگذر  
 ز تن لباس غرور بگذر  
 سوی سنا ظاهر بر بگذر  
 کن از تجلی جهان میهنی

وله ایضاً

|                          |                            |
|--------------------------|----------------------------|
| ایها الناطقون بذکر الله  | ایها اللواتی مواقع التعمیر |
| ایها القائمون فی امره    | کبروا فی عوالم التجرید     |
| ایها الثابتون فی حبه     | فکروا فی مظالم التقلید     |
| ایها الجاذبون فی جذبه    | فاعملوا فی عایم التجدد     |
| ایها الراسخون فی علمه    | عمدوا فی عوالم التمحید     |
| ایها الماثرون فی قربه    | سیروا فی معان التفرید      |
| موسم جشن و جوش یاران است | چون نوشند باد ه توحید      |
| شهرت و حمید عشق منفی بود | حال تا هر شد ارمیک وحید    |

الی قولها

گرنشینی بحفل یساران      جان ودل کنی فدای صحبت دوست  
جان روحانیان عالم عشق      بفدای وقا و رات دوست

و احببای قریه کویک زبرک واقع در قریب بشرویه  
را که خود شان و اخلافشان در این دوره برقرار  
ماندند درین ششم نگاشتیم و نیز اوضاع و احوال  
فاران ( تون ) و شرح سابقه احوال ناندان  
میرزا آوردیم .

و میر محمد بیک بسال ۱۳۱۷ در سن شصت و هفت  
سالگی وفات نمود و خلف او ارجمندش حاجی شاه  
خلیل اللسه بیک بعد از وفات پدرش اشرافد است  
مشی نمود و با روح حکمت و متانت پیوسته جلوسیری از  
تعمیرات معرضین مفسدین کرد و خانه اش مانند ایام  
والد مجمع بهائیان و محل نزول مبلغان و مسافران  
شد و بواسطه او حاجی میرزا محمود شریعتدار با میرزا  
محمود زرقانی ملاقات و مذاکره در باره اسرایهی کرده  
دوست شد و از زرقانی تجلیل و از این امر همی حمایت نمود.  
و حاجی شاه در سال ۱۳۲۴ با سلطنت آقا جلال اللسه  
متخلم بمفتون و با حاجی نصرالله بیک و حاجی مرتضی قلی  
بیک و ملا حسین با جلال و عزت از طریق عشق آباد رهسپار

بارش عکاشده بمحض حضرت عبدالصبا مشول یافتند آنگاه  
 عودت بوطن نمود و سپس بار دیگر در سال ۱۳۶۰ با فرزند  
 کهترش بحیدرآباد رفته بمحض حضرت ولی امر الله تشریف یافتند  
 ومقام حجر الزاویه امین امر و علمد از نصرت در وطن  
 میدرخشید .

و نیز اوضاع واحبای جذباء (طیس) خصوصاً عماد الملک  
 را در پیشین سابق آوردیم و پسرد و پیش علی اکبر خراسان  
 برجای پدر عماد الملک و حکمران گشت و در ایام پدر چنانکه  
 مفصلاً در پیش ششم نگاشتم با فلاص و سمن در خدمات امین  
 امر شناخته گردید و ملاها و مفسدین از او شکایت کردند  
 چند آنکه پدر ناچار شد و بهرامآباد رود و محروم از ارت نمود  
 و این هنگام که بعد از فوت پدر حکمرانی نشست سلاطین  
 مخصوصاً میرزای مجتهد بقاومتش بر خاستند اصف الدوله  
 والی خراسان او را محزول ساخت و چندی بعد از آن چون  
 شوکت الملک امیر قاشن خلف میر علم خان بحکومت طیس  
 برقرار شد وی را بمنصبش برقرار نمود و ملاها با زحمانسبت  
 قیام کردند چند آنکه برای تصفیه امور و عیاشی رفته اقامت  
 گزید و ملاهای مشهد بنیادشورش نهادند و لذایط پنهان  
 شتافت و این مصارف جلوس مظالم بدین شاه بود و بمقتصد  
 خود نائل گشته بموجب میل انذالی طیس با اینکه ملاها

مخالفت و معارضت میکردند بطبع برگشته بمقر حکمرانسی  
نشست و عاقبت در سال ۱۳۱۱ درگذشت و جسدش را بما  
اجلال و موزیک بصحن رضوی برده در آن آستان دفن  
کردند و در حقیق الواح بسیار از حضرت عبدالبهاء موجود  
است و نجل وی محمد باقرخان حشمت الممالک از شناختگان  
این طایفه بود و برادران محمد رضاخان نیز محبت داشت.  
و در قرمه دوغ آباد از تربت که جمال ابهی فسروغ  
خواندند میرزا محمود فروغی بن میرزا محمد فروغی سابق  
الوصف در بخش ششم همینکه بعد از صدور حضرت بهاء الله  
سال ۱۳۱۲ پس از آنکه سیر و سفر تبلیغی در ایران و ترکستان  
نمود از طریق عشق آباد بمکا بمحضر شوق پرور حضرت  
عبدالبهاء رسیده آبهای بند در جوار فضل و عنایت بسر  
برد و باده پرنشأه عهد و میثاق ابهی چشیده مطو از روح  
شور و عشق گردید و مأمور به سیر و سفر تبلیغی در هندوستان  
و سپس بلاد ایران برای نشر انوار عهد و میمان گشت لذا  
به بعضی رفته چندی در آن حدود بتبلیغ پرداخت آنگاه از  
طریق دریا عازم فارس شد ( ۱۳۱۳ ) و درین طریق بوشهر  
و شیراز باسید محمد علم الهدی بوشهری و ثقة الاسلام  
اصفهانی تصادف نموده چون بشیراز رسیدند ویرا بنام  
پیغمبر بهائی تشهیر کردند و هنوز چند بومی پیش نگذشت

که اخبار اجتماعات و جوس و خروش بهائیان به ملاها رسید  
 وشکایت برکن الدوله والی ایالت نمودند و روزیکه درخانه  
 آقا محمد حسن خیاط محفل عمومی بود خبر رسید که حکمران  
 بمصر دستگیر کردن وی است و حسب المشوره مشهدی  
 عباس از بهائیان مخلص فعال را با وی همراه کردند و شبانه  
 بمصر آباده بیرون راند و حکمران مطلع شده مأمور در  
 عقب بفرستاد و از راه درین راه نورغان گرفته بیخ ایالتی  
 شیراز وارد ساختند و شخصیتش حین الملاقات درحاکم اثر  
 کرد و تفنگدارباشی رامهاندارش قرار داده که بسخنان  
 فروغی منجذب گشت و حکمران آگاه شده هنگام ملاقات  
 کلمات ناشایست بر زبان راند و فروغی با قدرت تآه و چهره  
 افروخته بنضب گفت ای شاهزاده هنوز فروغی را شناختی ؟  
 اینک شعبان عظیم رعایمکنم تا ببینی چگونه تو را با زکات  
 می بلعد و والی را بهم فرا گرفته پوزش خواسته سوگند یاد کرد  
 که از ادای کلمات مذکوره قصد توهمین نداشت و فروغی  
 پندارن آیات قرآنی و اخبار نبویه خواند که او غریق حیرت  
 و شگفت مانده بر عقیدت و اخلاص اغزود و فروغی چندی  
 بدین طریق در خانه تفنگدارباشی مهمان بود و شاهزاده  
 حاجی شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا چنانکه اشاره کردیم  
 از او و والد مرحومش توصیف و تجلیل گفت و ملاحظه روزی والی

بوی گفت بهر سو بخواهید روید مانعی نیست و او اظهار  
 کرد که قصد آبادیه و طهران دارم و مبلغ پنجاه تومان که  
 والی بوی داد بخدایم و اطرافیان حکومتی ببخشید و سوار  
 بر مرکبی که معین کردند با دوشن سرباز که يك تفنگ داشتند  
 روانه شد و در بین راه تا زرقان چون سربازان قصد وی کردند  
 اغفال نموده تفنگ از ایشان گرفت و در زرقان خطرات را ایست  
 بایشان داد که بشیراز برگشتند و خود پس از شبی اقامت و  
 ملاقات با بهائیان از زرقان رهسپار شد و همبند با آبادیه  
 رسید در آقامی عدید جماع و ضیافت و تلاوت آیات و مضامین  
 برقرار گردید و شیر و نشانای در جامه بر افروخت و در آنجا  
 مجلس سوره و عقد فیما بین آقاسید آقابین ارشد میرزا آقاسی  
 نورالدین افغان و بنت کربلائی محمد حسین ممروری بدائسی  
 حسین انصاری یافت که فروغی با خطبه و آئین بدیع انجام  
 داد و ملاها خبر یافته برآشفتنند خصوصاً امام جمعه که  
 اخ الزوجه دانی حسین بود کمر بمقاومت برست و این امور  
 مصادف با واقعه هدف شدن ناصرالدین شاه بخرنی که  
 در بخش لاق میاوریم واقع شد و رکن الدوله رتق و فتق امور  
 آبادیه را با آقاسید یحیی خان عیشت نظام تفریش سرینج  
 فوج همدان که با فوجش بمأموریت برای شیراز از طهران رسید  
 واگذاشت و او با ملاها خصوصاً ملا محمد حسین امام جمعه

موافق و همدست شد و چون ورود فروغی باده محبت  
عهد و میثاق امپری بدو آمد و اشتغال و شرف تالامال در  
قلوب جامعه پدیدگشت و در منزلت که خانه حاجی علیخان  
به اجتماعات احباب و احتفالات تبلیغیه دایر گردید  
ملاها حاکم مذکور را افوا کردند و بازالخان شیرازی  
رئیس تلگرافخانه ساخته بتلگراف اخبار کاذبه برکن الدوله  
دادند و مقتریات بسیار در باب جمعیت و استعداد حرب  
بهائیان وعقد و شورش و طغیان گفتند و جواب موافق  
رسید لذا فروغی بعضی دیگر را در مشهد و مرآی عموم  
دستگیر کردند انبوه اهل اسرار بطریق و معا بر مجتمع شده  
بر روی هجوم بردند و لیس گفتند و خیمو بر چهره اش افکندند  
و سنک و چوب نواختند چنانکه بیپوش شد و گماشتگان حکومت  
ویرا بدار الحکومه کشیدند و انبوه جفاکاران بفرمان امام  
جمعه بخانه میرزا قابل ریخته اثاث بیضا بردند . آحاد  
بهائیان برخی دستگیر و گروهی بجمال در رفته متسواران  
گشتند و فروغی را بدون توصیه از رکن الدوله همراه داشت  
که حکام فارس احترام و مساعدت نمایند با عده ای مسوار  
بیرون فرستادند ولی سواران مذکور در مسافتی نزدیک خارج  
قصه ویرا پیاده کرده زاد و راحله گرفتند پیاده و برهنه  
جلوی اسبان راندند و تا منزل ایزدخواست رسانده رهسار

کرده خود عودت نمودند و او سمن و سنگین بود پیاده روی  
 با عدم زاد و استعداد نتوانست و یازده فرسخ راه مذکور  
 را با کمال سختی طی نمود و نیمه راه را گم کرد ولی بالاخره  
 بآباد رسید و از راه مجرای قنات بخانه حاجی علیخان  
 درآمد که با سایر بهائیان ستواری در کوفستان بردند و او را  
 نیز برای حفظ از شرور حاکم و ملاها بکوه بردند تا چون  
 تلگراف از میرزا علی اصفرخان صدراعظم چنانکه در بخش  
 لاحق آوریم بحکمران در باب منع از فتنه و فساد رسید  
 ویرا با زاد و راهله روانه داشتند و در طریق یزد چون  
 بد هشیمر رسید و جمعی پیرامونش گرد آمدند وی بی پروا  
 تبلیغ کرد و اشرار و اراذل بمصدش شدند ولی برخی از  
 خیرخواهان او را برآن داشتند که بیرون رفت تا در مابین  
 علی آباد و تفت جمعی از اشرار در شب ویرا از اسب  
 پیاده کرده چندان ضرب و حرج وارد کردند که بدن و لباس  
 و اشیا و زمین گلگون از خون شد و بیفتاد و از هوش رفته  
 اشرار ویرا مرده انگاشتند رفتند ولی نیمه شب بحال آمده  
 خویش را پیاده بیفت در پخانه یکی از مؤمنین رساننده  
 اسب سواری گرفته قبل از طلوع روشنی صبح بدرخانه حاجی  
 میرزا محمد تقی افغان رسیده در آنجا چندی تحت معالجه  
 جراح بود تا بهبودی یافت و ایامی بتلیغ و تشویق پرداخته

بار و اغیار را روشن و مشتعل ساخت و مابین مآلها همه  
 و غلبه افتاد و شیخ جعفر سبزواری مقیم بلد مکتوبی بحاجی  
 میرزا محمد تقی افغان وکیل الدوله باین مضمون نوشت  
 شنیدم شخصی خراسانی در مهدی آباد متعلق بشما مشغول  
 بدعوت مردم است البته ضعیف نماید و الا باز دحام اهالی و  
 مأمورین حکومت تمام آن آبادی و اعلیٰ خراب و هلاک میشود  
 لا جرم مدافع و مدافع متفرق شد و مقرر نمودند که فروغی را  
 بالباس مدلل از بهائیان به یک منزلی خراسان رسانند و بسا  
 زاد و راحله که بهائیان برایش فراهم کردند بمزم تبلیغ  
 بخراسان رسانند کشت و همینکه بطیس رسید شور و انجذاب  
 مخصوص بین جامعه احدث نمود پس به بشرویه رفته ظوب را  
 بشور محبت مشتعل ساخت و از اینرو شعله بفض و حسد در  
 دلهای ارباب عناد و فساد برافروخت و بموجب سعایتشان  
 میر علم خان شوکت الطک حکمران طبس امر باحضار فروغی  
 و جمعی از بهائیان از بشرویه بطیس داد و چون صحبت  
 بزرگواری فروغی شنیده داشت امر نمود ویرا سواره محترمانه  
 وارد طبس کردند ولی اثاثش بسفارت رفت ولدی السورود  
 جمع همراهانش را غرب شدید نمودند و آنگاه ویرا در محضر  
 حکمران حاضر ساختند و حکم داد که نسبت بمبشر و مؤسس و  
 مروج امر اعظم بنام و شخص تبری نماید و او فی الحال

بنفس حکمران و میرزای مجتهد باشخص ثالث که حضوری  
داشتند با دست اشاره کرده گفت بر سر سه لمنت و میرزای  
مجتهد خطاب با میر کرده گفت به بینید ما را لعن میکند  
ولی امیر را از رشادت و شهورش شگفت آمده گفت نه چنین  
است آنچه گفتم عمل نمود و فروغی بایشان گفت شما نصیحتوا  
موشی از سرم کم کنید و امیر ماجری بطهران نوشت و فروغی  
تا وصول جواب قریب یکماه توقیف بود ولی با آزادی حرکت  
منمود و چون حکم استخلاصش با اقدامات بهائیان بامیران  
ومساعدت صدراعظم رسید محترماً از طبس خارج شده بفروغ  
رفت و پس از چندی بمشهد شتافت و چند بار بتدا از قریب  
در مسجد گور فرشاد بمنظر برآمده مواعظ و مناجات گفته بنوع  
احتیاط مقاصد این امر را ابلاغ داشت و بالاخره اهالی  
دانستند و ضمیر را با او که جنب شبستان نشسته سرگرم  
سخنی بود سرنگون انداخته فریاد و فغان برکشیدند و  
او بجلدی و چابکی در میان انبیره انام داخل شده خود را  
بشبهستان که تاریک بود رسانده بمنزل شتافت و مردم در  
طلبش همسر سو دیدند و حاجی ملا ماشم صدر نشایبوری از  
ملاعای معروف که شیاعت پیروی داشت اشتباهها گرفتار  
کرده همی بتصد هلاک زدند چندانکه ناله و غشایان  
صدر از ساقه تا صدر درگذشت و بالاخره خدام حرم رضوی

او را با سر و صوت مجروح خونین از چنگ عوام بی تکلیف  
 خلاص کردند و این واقعه بسال ۱۳۱۷ رخ داد و فروغی  
 به یزد عودت نمود و بهائیان بهر شکر تدارک سفره بسده از  
 طریق قم و کاشان بطهران آمده چندی بماند و با عده‌ای  
 از رجال دولت ملاقات و تبلیغ نمود و اجازت هکا از حضرت  
 عبدالبهاء برایش رسید و با اشتیاق لایطاق روانه شد و با  
 درجوار فضل و عنایت (سنه ۱۳۱۸) بسربرد آنگاه ویرا  
 مأمور بطهران فرمودند تا در واقعه اختلاف در کیفیت اداء  
 تعبیت که در پیش سابق آوردیم مداخله کرده رفع نماید  
 و بطهران رسیده مدتی اقامت نموده در انجام خدمت مذکوره  
 سعی و همت کرد و در آن اثنا رکن الدوله مأمور حکمرانی  
 خراسان شده او را با خود برد تا بتلافی سوء سلوکی که در  
 شمران نمود پردازد و فروغی بعلت تحلیل حکومت در خراسان  
 بخدمت تبلیغیه کثیره‌ای موقت گشت و در سال ۱۳۲۰ باز  
 ایامی در یزد بسربرد آنگاه بصوب عشق آباد و بخارا رفته  
 در آنحدود جولان نمود پس عازم زیارت ارباب عکاشه و  
 مدتی در آنجا و نیز در مصر زیست و باز مأمور طهران شده  
 عودت نمود و ایامی در طهران بتلیغ و تشویق پرداخت  
 آنگاه بخراسان عودت کرد چندی در فروغ بزیست و در سال  
 ۱۳۲۰ بمشهد رفته در کویچه باغ نمبر خانه میرزا احمد قاضی

منزل نمود و از مراوده بهائیان و غیرهم و شور و اشتعال و  
انجذاب آتش فساد شعله کشید و چند نفس شیرین بمنسوان  
مجاهدت و تحری حقیقت بنای مراوده با فروغی گذاشتند  
و اظهار تعایل کردند تا روزی که سوای سه نفر از این نفوس  
دیگری از بهائیان و غیره وجود نداشت در ختم مجلس اظهار  
مضونیت و بشاشت نموده بحزم رفتن برخاستند و فروغی تا  
بیرون اطاق مضایعت کرد ناگاه روی خود برگردانده سه تیر  
شملول بجانب وی رها کردند فروغی از اصابت تیر دوم خود  
را بجانب خاک افکند و آنان گمان بردند که کارش ساخته  
شده و فرار نمودند پس از اثر صدای تیر و شپاه  
بهائیان و غیرهم جمع شدند و فروغی را بجراح خانه بردند  
و معلوم شد که همان گلوله اول اصابت کرد و بیرون آورده زخم  
را مرهم و مداوا کردند و بهبودی حاصل گردید و پس از آن  
بمشق آباد رفته با بهائیان معاشرت و مصاحبت و صحبت  
همی جست و باز در سال ۱۳۳۱ بارش حیفاً رفته بحضور در  
محضر عبدالبهاء شرف یافته عودت بایران کرد و آیامی  
چند در طهران مقیم شد و بمشهد عودت نموده اقامت جست  
و در آن آیام اعدا بصدور قتلش برآمدند و دو خونخوار  
سر و روی بسته که شناخته نشدند بمحل اقاقتش منزل میرزا  
احمد بن میرزا محمد علی نبیل قاضی وارد شده و پیرا حسرت

گلوله و مجروح ساختند و بهائیان ویرا به بیمارخانه برده  
و معالجه برداشتند و بعد از آیامی چند بهبودی یافت  
و از آنگاه بفروغ رفته اقامت جست تا چون غروب نیر میثاق  
از آفاق شد و انوار شمعش غصن ممتاز شروع بدرخشیدن  
نمود در سال ۱۳۴۱ بارش حیفاً رفته تشریف حضور یافت  
و در اوائل سال ۱۳۴۲ بفروغ برگشت و در همان آیام شیخ  
عبدالمجید صدیق الملما\* خواهرزاده و دامادش در تشریح  
به تیر اعدا\* شریعت شهادت نوشتید و تلگرافی از حضرت ولی  
امرالله بدین طریق رسید :

طهران توسط دو اچی فروغی محزون میاشید دم مطهر  
صدیق الملما\* بدرنصیرود . شوقی\*  
و از آن حادثه تأثر شدید در فروغی حاصل شد و در  
حالیکه قوای جسمیه اش تحلیل رفت مدت چهار سال در فروغ  
منزوی گشته از مراد و هم مکاتبه با اطراف دست کشید  
و در همان سال ۱۳۴۶ از اینجهان درگذشت و در حقیقتش  
الواح متعدده از نظم ابهی و بسیاری از نظم حضرت عبدالبها\*  
موجود است و بسیاری ناموافق از وی برقرار میباشد. و ما در  
بخش ششم دیگر بهائیان فروغ و بلیات وارده برایشان  
و مهاجرتهایشان را نگاشتیم و اهل گناباد را نیز نام بردیم  
و خاندان میرزا احمد از غندی را نیز آوردیم و نهمه اش میرزا